



## پیغام عشق

قسمت چهارصد و چهل و یکم





با درود و تقدیم احترام

رواق آبگون

مولانا در ابیات متعددی از «آسمان» سخن به میان آورده است. با تعمق در این ابیات و همچنین ابیات پیرامون آنها، در می‌یابیم که صحبت از وجود یک فضای وسیع و بی‌نهایت در درون انسان است که در صورت فضاگشایی پی‌درپی، این آسمان و فضای بی‌نهایت در او نمایان می‌شود.

البته همه ما از نعمت وجود این فضای بی‌نهایت، بالقوه برخورداریم و خداوند این خاصیت را که خصوصیت اصلی خودش هم می‌باشد، در وجود ما به ودیعه گذاشته است.

در دفتر پنجم بیت ۱۰۶۷ داریم:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

که درون سینه شَرَحَت داده‌ایم

شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم

در سوره الذاریات، آیه ۴۷ هم آمده است:

قرآن کریم، سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۴۷

«وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمَوْسِعُونَ»

«و آسمان را قدرتمندانه بنا کردیم و ما البته وسعت دهنده‌ایم.»

در غزل ۱۹۴۸ دیوان شمس داریم:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸



بانگ آید هر زمانی زین رواقِ آبگون

آیتِ اَنَا بَنَيْنَاهَا وَ اَنَا مَوْسِعُونَ

پس در این لحظه از آسمان درونمان این ندا به ما می‌رسد که تو از جنس این فضای بی‌نهایت هستی، یعنی از جنس منی، چرا توجهت را روی آفلین گذاشته‌ای؟ چرا به این آسمان که همه چیز را در خود جای داده است از جمله فرم و من ذهنی تو، توجه نمی‌کنی؟

حال چه طور شده است که ما این بانگ و صدا را نمی‌شنویم؟

جواب را مولانا در بیت ۵۶۶ دفتر اول داده است:

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۵۶۶ تا ۵۶۸

پنبه اندر گوش حسّ دون کنید

بند حسّ از چشم خود بیرون کنید

پنبه آن گوش سِر، گوش سِر است

تا نگردد این کر، آن باطن، کر است

بی حس و بی گوش و بی فکر شوید

تا خطابِ اِرْجعی را بشنوید

پس تا وقتی که در ذهن مشغول شنیدن صدای خواهش‌های من‌ذهنی هستیم، گوش باطنی ما که قادر به شنیدن ندای برخاسته از درون ماست، کر است. حال چگونه می‌توانیم ندای درونمان را بشنویم؟ و یا به عبارت دیگر چه کسانی قادر به شنیدن این بانگ آسمانی هستند؟



باز هم در غزل، جواب آمده است:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

که شنود این بانگ را بی گوشِ ظاهر دم به دم

تایبونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّايِحُونَ

تایبون چه کسانی هستند؟

همان توبه‌کنندگان هستند، کسانی که در این لحظه از همانیدگی‌ها روی برمی‌گردانند و با لا کردن آن‌ها به الا الله می‌رسند.

عابدون چه کسانی هستند؟

کسانی هستند که با ستایش حقیقی و خالی کردن مرکزشان از بت‌های دروغین، مورد عنایت و جذبه پروردگار واقع می‌شوند و در این لحظه از جنس خدا می‌شوند.

حامدون چه کسانی هستند؟

همان سپاسگزاران هستند که قدر گوهر درونی خود را می‌دانند و به کرّما و کوثر دست یافته‌اند و سرمایه عمر خود را در راه جمع کردن شبّه و قراضه‌های این دنیا هدر نمی‌دهند، بلکه آن را صرف رسیدن به گنج ارزشمند حضور نموده و از این طریق سپاسگزار حقیقی این نعمت اصیل می‌باشند.

و سایحون هم کسانی هستند که دهان را از خوردن غذاهای چرب و شیرین حیوانی بسته‌اند و جان را از شیر شیطان گرفته‌اند و با پرهیز از طعام و شراب زهرآلود یعنی همانیدگی و درد ناشی از آن، بر سر سفره آسمانی، مهمان خداوند می‌باشند.

در دفتر سوم بیت ۳۷۴۷ داریم:



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۷۴۷ و ۳۷۴۸

این دهان بستی، دهانی باز شد

کو خورنده لقمه‌های راز شد

گر ز شیر دیو، تن را وابری

در فطام او، بسی نعمت خوری

حال باید ببینیم کاربرد عملی بیت غزل که مولانا از زبان خدا می‌گوید که ما آسمان را بنا نهادیم و ماییم که آن را وسعت می‌دهیم، در ما چیست؟

برای درک بهتر مطلب، از یک چراغ دیگری که مولانا در غزل ۳۰۱۳ برایمان روشن کرده است کمک می‌گیریم:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

یار در آخر زمان کرد طرب سازی

باطن او جدّ جدّ، ظاهر او بازی

جمله عشاق را یار بدین علم گشت

تا نکند هان و هان جهل تو طنّازی

از مهم‌ترین نکاتی که در ابیات فوق باید به‌عنوان چراغ از آن‌ها استفاده کنیم تا در ظلمت و جهل من‌ذهنی راه ما را برای رسیدن به منظور اصلی‌مان روشن کنند یکی این است که جوهر وجودی ما یعنی باطن خداوند، همین آسمان و فضای بی‌نهایتی است که باید وسعت یابد تا جایی که عمل تبدیل هشیاری جسمی به هشیاری حضور صورت گیرد.

این طرح تکاملی خداست که جدّ جدّ است و منظور خدا از خلقت ما هم همین بوده و هست.



نکته دوم با توجه به آیه قرآن این است که خدا می‌گوید: «ما این آسمان و فضا را وسعت می‌دهیم».

یعنی تلاش‌های ما با جهل من‌ذهنی برای باز کردن این فضا کاملاً بیهوده و عبث است.

تنها کار مفید و سازنده ما در این راه، نبستن این فضا و خاموش کردن ذهن و سپردن خود به جریان تکاملی زندگی است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

صبح نزدیک است خامش کم خروش

من همی کوشم پی تو، تو مکوش

دفتر سوم، بیت ۴۱۱


والسلام، علی از دانمارک




سلام و درود و سپاس خدمت آقای شهبازی و دوستان گنج حضور

برداشت از غزل ۸۳۷ برنامه ۸۷۷ گنج حضور


مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

هر کجا بوی خدا می آید 

خلق بین بی سر و پا می آید

زانکه جان ها همه تشنه ست به وی 

تشنه را بانگ سقا می آید

 مولانا در هر غزل شرایط رسیدن به سرزمین یکتایی و تبدیل شدن به زندگی را به پویندگان راه عشق یادآوری

می کند و در این بیت می گوید:

می خواهی رنگ و بوی خدا را بگیری و به او زنده شوی؟ پس باید سر و پای من ذهنی را کنار بگذاری. عقل جزویات را بدهی و عقل کل را بگیری. این کار آن قدرها هم که فکر می کنی سخت نیست. چون عقل کل در دسترس توست و می توانی از فضای عدم درونت آن را بگیری و طبق آن عمل کنی. پس پاید یعنی عملت نیز باید در خدمت زندگی و مطابق با خرد زندگی باشد. و انسانی این برکات را دریافت می کند که متوجه تشنگی و نیازش به آب زندگی باشد و احساس بی نیازی از خدا نداشته باشد و نازش را تبدیل به نیاز کند.

مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۵۴۴ و ۵۴۵

ناز کردن خوشتر آید از شکر

لیک کم خایش که دارد صد خطر



ایمن آباد است آن راه نیاز

ترک نازش گیر و با آن ره بساز

❀ پس اگر می‌خواهی از مرکز دلت بو و ارتعاش زندگی بیاید باید نسبت به من ذهنی بمیری. و زمین وجودت را پست کنی تا آب زندگی بر آن نشیند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۵۴۹ الی ۵۵۱

چون ز مرده زنده بیرون می‌کشد

هر که مرده گشت او دارد رشد

چون ز زنده مرده بیرون می‌کند

نفس زنده سوی مرگی می‌تند

مرده شو تا مخرج الحی الصمد

زنده‌ای زین مرده بیرون آورد

بیدل دهلوی

افتادگی آموز اگر طالب فیضی

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

❀ اگر تشنه زنده شدن به خدا باشی طبق قانون جذب حتماً آب زندگی را خواهی یافت. براساس این قانون زندگی،

هر جنسی جنس خودش را جذب می‌کند و جذبه و عنایت الهی نیز پیرو همین قانون است:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۸۱ الی ۸۳





در جهان هر چیز چیزی جذب کرد

گرم گرمی را کشید و سرد سرد

قسم باطل باطلان را می کشند

باقیان از باقیان هم سرخوشند

ناریان مر ناریان را جاذبند

نوریان مر نوریان را طالبند

و گوش هایت شنوای ندای «ارجعی» می شود:

قرآن کریم، سوره فجر (۸۹)، آیات ۳۰-۲۷

« يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷). ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۲۸). فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹). وَادْخُلِي جَنَّاتٍ (۳۰)»

«ای نفس آرام یافته به سوی پروردگارت برگرد درحالی که او از تو راضی است و تو نیز از او راضی هستی و در گروه

بندگان خاص من درآی و در بهشت من داخل شو»

سوره فجر آیات ۲۷ تا ۳۰

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

🌻 شیر خوار کرمند و نگران

تا که مادر ز کجا می آید

🌻 در فراقند و همه منتظرند

کز کجا وصل و لقا می آید



🍀 تمرین فضاگشایی و تسلیم و تیز نگه داشتن هشیاری از صفات انسان‌های تشنه به حضور است. برای همین آن‌ها همیشه در سکون و سکوت درونی و بیرونی به سر می‌برند و چشمشان در هر اتفاق به روزن این لحظه است تا ببینند از آن‌جا چه خردی از طرف زندگی می‌آید. چون هنوز به بی‌نهایت خدا تبدیل نشده‌اند در فراق و انتظار به سر می‌برند تا بر اثر فضاگشایی در اطراف یک اتفاق رستاخیز ناگهانشان بر پا شود و به وصال یار برسند:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱

ای رستخیز ناگهان، ای رحمت بی‌منتها

ای آتشی افروخته در بیشه اندیشه‌ها

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

🌸 از مسلمان و جهود و ترسا

هر زمان بانگ دعا می‌آید

🍀 این دعای اصیل که همان فضاگشایی و عدم کردن مرکز است از مرکز هر انسان راستینی می‌آید. انسانی که تنها دغدغه‌اش وصل شدن در این لحظه به بی‌نهایت درون است و در بند مناسک و کلمات و دعای خاصی نیست. خودش را از هیچ انسان و یا موجودی جدا نمی‌داند. حس یکتایی دارد و با خودش و جهان در صلح و آشتی است. حتی انسان‌های من‌ذهنی هم نا‌آگاهانه در جست‌وجوی زندگی هستند ولی در ذهن به بی‌راهه رفته‌اند و به اشتباه افتاده‌اند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

🌸 خنک آن هوش که در گوش دلش

ز آسمان بانگ صلا می‌آید

🌸 گوش خود را ز جفا پاک کنید



زآنکه بانگی ز سما می آید

🌸 گوش آلوده ننوشد آن بانگ

هر سزایی به سزا می آید

🍀 زهی سعادت و خوشبختی برای آن کسی که از آسمان عدم دلش این لحظه آواز شادی و برکات و خرد زندگی به چهار بعدش می ریزد که این از نتایج پاک کردن گوش جان است از فکرهای مسلسل وار که از همانیدگی‌ها نشأت می گیرد.

این انسان فهمیده که لایق شنیدن چنین ترانه‌ای از زندگی است و می تواند بانگ سروش را بشنود. او در هر اتفاقی گوش جاننش را باز می کند و پیام اتفاق را می گیرد. اما انسان همانیده با چیزها تنها سر و صدای فکرهای همانیده‌اش را می شنود و برای شنیدن پیام زندگی گوش جاننش آماده نیست و صلای زندگی را نمی شنود.

صلا: دعوت گروهی از مردم برای غذا خوردن، در این جا دعوت زندگی برای خوردن غذای معنوی و زنده شدن به او.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

🌸 چشم آلوده مکن از خد و خال

کان شهنشاه بقا می آید

🍀 ای انسان همانیده شده با چیزهای آفل و گذرا، مرکز دلت را و چشم جانت را با فکر و تصویر این همانیدگی‌ها آلوده کرده‌ای. این نقطه چین‌ها را از مرکز دلت بردار و به فضای زیر فکرهایت توجه کن. تو از آن جا آمده‌ای و متعلق به آن جا هستی و اصلاً تو خود آن عدم هستی. به عدم درونت متصل شو که ابدی و ازلی است و جاودانه است. بی نهایت عمق و فضاگشایی است. جاودانه شو و از اتفاقات و مخلوقات زندگی نخواه و عاشق آفریده‌ها نباش بلکه در آفریننده درونت بنگر.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱

عاشق صنع خدا با فر بود

عاشق مصنوع او کافر بود

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

ور شد آلوده به اشکش می شوی

زانکه زان اشک دوا می آید

🍀 دور برگردان توبه و بازگشت را خداوند با خطاب «ارجعی» به ما نشان داده است. تو مرکزت را با گذاشتن همانیدگی‌ها در آن، آلوده کردی اما ناامید نباش زیرا زندگی فضاگشایی بی‌نهایت است و همیشه آغوش جذبه و عنایت او برای بازگشت به‌سویش باز است.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۸

بی‌حس و بی‌گوش و بی‌فکرت شوید

تا خطاب ارجعی را بشنوید

🍀 حالا چگونه باید برگردی؟ با شناسایی همانیدگی‌ها و آن‌چه نیستی، آن‌چه هستی خودش را نشان می‌دهد و بقیه می‌افتد. پس آگاهانه آن‌چه نیستی را لا کن تا خداییت که تو هستی را شناسایی کنی. خداییتی که در جسم تو ظهور پیدا کرده است. به عبارتی تو جسم هستی به‌علاوه انکار جسم. حالا فضای درونت را در هر اتفاق با فضاگشایی اطراف آن اتفاق و پذیرش قبل از قضاوت، باز و بازتر کن. این اشک و توبه واقعی تو است. تو به این لطافت که از جنس زندگی است نیاز داری و این لطافت درون تو نیز هست چون تو هم امتداد زندگی هستی. این لطافت را در خودت شناسایی کن خود زندگی تو را در آغوش خواهد گرفت.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

🌻 کاروان شکر از مصر رسید

شرفه گام و در می آید

🍀 تو کم کم داری صدای پای زندگی را می شنوی. شادی بی سبب، خردمندی، صبر و آرامش و حس امنیت و قدرت و هدایت را در خود حس می کنی. می بینی که ذوق آفرینندگی پیدا کرده ای و خلاق تر شده ای. در لحظه حضور داری و سرعت فکرهایت پایین آمده. از دیدن طبیعت، و زیبایی ها لذت میبری و لطیف شده ای. این ها همان صدای پای زندگی است که آرام آرام در تو بالا می آید و این برکات زنگ شتر زندگی است که به گوش تو می رسد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

🌻 هین خمش، کز پی باقی غزل

شاه گوینده ما می آید

🍀 سکوت کن و بگذار جریان تکاملی زندگی به نتیجه برسد و زندگی در تو به خودش زنده شود، یعنی هشیاری بر هشیاری منطبق شود. این همان غزل و بانگ و ترانه زندگی است. تنها غزلی که باید سروده شود. غزل عشق و یکتایی که با فضاگشایی تو در اطراف اتفاقات و عدم کردن مرکزت سروده خواهد شد.

با عشق و احترام فاطمه



با سلام

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۰

خویش را صافی کن از اوصاف خود

تا ببینی ذات پاک صاف خود را

خودت را از همانیدگی‌های آفل مثل پول، مقام، خانه، فرزند، پاک و صاف کن تا ذات پاک خود را ببینی و حیرت کنی.

تو می‌توانی از تمام این نعمات برخوردار باشی ولی در مرکزت نباشد.

ذات پاک ما که همچون آینه صاف و صیقلی‌ست در زیر آوار همانیدگی‌ها مدفون شده.

اگر بی‌قرار و شیدا هستی، اگر دیگر طاقت دوری از اصل و ذات پاک زیبایت را نداری، اگر از انباشتگی‌ها خسته و ملول شده‌ای پس رستم‌وار کمر همتت را ببند و وارد میدان شو.

اگر تصور می‌کردی با اضافه کردن چیزها به خود به آرامش و شادی می‌رسی ولی نرسیدی، اگر از جست‌وجو در کوچه پس کوچه‌های تنگ و سوزان ذهن دردمند خود خسته شده‌ای، اگر خوابت خوش نیست، اگر بی‌قرار و ناآرام هستی فرصت را از دست نده. این بی‌قراریت با اضافه کردن چیزهای آفل درمان نخواهد شد.

هرچه زودتر آیینه‌ات را صیقلی کن. با کشیدن درد هشیارانه و فضاگشایی لحظه به لحظه کم‌کم آینه وجودت که طی سال‌ها غبار غم و هم‌هویت‌شدگی گرفته را پاک و صاف کن تا ذات زیبای خود را ببینی و مات و مبهوت او شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، مصرع دوم بیت ۹۷۸

یک دو روزی جهد کن باقی بخند.



ما سال‌ها ناآگاهانه زندگی کرده‌ایم. براساس باورهای سیاسی، مذهبی، خانوادگی، و اجتماعی که جامعه برای ما از پیش تعیین کرده بود جلو رفتیم. به هر کس هم که برخلاف عقیده ما زندگی می‌کرد بد نگاه کردیم، تصور می‌کردیم که باورهای ما وحی منزل است.

اما به لطف خداوند و آموزه‌های مولانا کم‌کم متوجه شدیم که تمام این باورها و دردها همچون غباری ست که می‌توانیم با جهد و کوشش و عزم و اراده راستین خود پاک کنیم و به اصل خودمان که همه زیبایی و فر و شکوه خدایی ست زنده شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

زان رطل گران دلم سبک شد

گر دل سبکست سر گرانم

رطل گران: پیاله و پیمانۀ بزرگ

هرچه بیشتر فضا را باز شود شراب ایزدی بیشتر به ما می‌رسد. دیگر خودمان را و باورهایمان را جدی نمی‌گیریم. خودمان را مطرح نمی‌کنیم. حالا متواضعانه سر تسلیم به سوی تو خم می‌کنیم. وقتی دلمان سبک شود سرمان مست می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

ای ساقی تاج بخش پیش آ

تا بر سر و دیده‌ات نشانم



هر لحظه با شور و شوق فضاگشایی می‌کنم تا شراب مست‌کننده‌ات را بر سر و دیده من بریزی.

وقتی از شراب تو مست می‌شوم پادشاه سرزمین وجودی خود می‌شوم و تاج سلطنت را بر سرم می‌گذاری.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

جز شمع و شکر مگوی چیزی

چیزی بمگو که من ندانم

من وقتی از جنس اصلم شوم دیگر نمی‌فهمم استرس و اضطراب چیست.

خساست، حسادت، بخل و خشم از وجود من پاک می‌شود.

مرکز من فقط جای معشوق ابدی‌ست نه جای آفلین آزار دهنده.

من فقط شادی و فراوانی زندگی را می‌فهمم. دیگر ناز و عشوه‌های من‌ذهنی را نمی‌شناسم مثل مقاومت، قضاوت، مانع‌سازی، مانع‌بینی، دشمن‌سازی، دشمن‌بینی. و البته در این راه باید خیلی مراقب بود که دچار بیماری کمال‌طلبی نشویم. در مسیر تبدیل هشیاری ما آرام‌آرام با صبر جلو می‌رویم و متوقع نیستیم که تمام همانیدگی‌هایمان در مدت کوتاهی محو و ناپدید شوند.

ما حضورمان را اندازه نمی‌گیریم و فقط صبر، شکر، درد هشیارانه تسلیم و فضاگشایی می‌کنیم و راضی و شاکر هستیم.

این لحظه با مرکز عدم، خود را تسلیم زندگی می‌کنیم و خداوند را شکرگزاریم که ما را در این مسیر روشنی‌بخش قرار

داد. ❁

با سپاس طاهره از بندرعباس ❁





✨ با سلام به استاد مهربان و دوستان گنج حضور ✨

✨ خلاصه شرح غزل ۲۸۱۴ دیوان شمس برنامه ۸۷۸ ✨

خوشا آن لحظه‌ای که من متوجه جنس اصلی خودم شوم و بفهمم که من ذهنی نیستم و مشکلاتم ساخته و پرداخته ذهنم است و من می‌توانم ترک خانه ذهن کنم و در فضای یکتایی مورد رحمت خدا قرار بگیرم و از نفوذ دردها و هیجانات و قبض و بد و خوب کردن من ذهنی آگاه بشوم و از خزان ذهن به سمت بهار حضور حرکت کنم.

خوشا آن لحظه‌ای که بفهمیم ما در ذات، عاشق و بی‌قرار وصل خدا هستیم نه چیزهای جهان و یک غم داریم و غم عشق اوست نه غم از دست دادن چیزها و خوشا آن لحظه‌ای که درک کنیم خدا در لباس اتفاقات بر ما ظاهر می‌شود و ما با پذیرش آن‌ها بی‌قید و شرط و ستیزه نکردن با آن و زندگی نخواستن از آن‌ها، می‌توانیم به دامن لطف او پناه ببریم و مست عشق او شویم.

خوشا آن لحظه‌ای که درک کنیم که خداوند همه انسان‌ها را به شراب مست‌کننده شادی و حس امنیت و خرد و هزاران برکت، دعوت می‌کند و که این دعوت همیشگی و تمام نشدنی است.

شرابی که همه اجزای وجودی ما را به ارتعاش زندگی درمی‌آورد و همیشه حاضر است و ما از طمع خواستن چیزهای فانی خلاص می‌شویم.

خوشا آن لحظه‌ای که درک کنیم خداوند در قبال آرامش و شادی بی‌سبب از من عوارض می‌خواهد و اگر من با اتفاقات ستیزه نکنم و اطراف آن فضا باز کنم می‌توانم با روی خوش این عوارض را بدهم و در غیر این صورت با اتفاقات بد مجبور به دادن آن‌ها خواهم شد.

خوشا آن لحظه‌ای که عقل من ذهنی من در اتفاقات شوریده و آشفته شود و من ندانم و اطراف اتفاقات فضا باز کنم و یکی یکی رفتن همانیدگی‌ها را شاهد باشم.



خوشا لحظه‌ای که دیگر با ترس و حسادت و دروغ و کینه و خشم و رنجوری و باور عمل نکنم و تخمی نکارم و با فضاگشایی بگویم که خدایا تو بکار هرچه روید شکر.

و خوشا آن لحظه‌ای که من ذهنی تماماً صفر شود، مأموریتش را با گشاده‌رویی و پذیرش من انجام دهد و برود و من نور حضور، و روز و شادی و امنیت تمام نشدنی به من سلام کند.

خوشا آن لحظه‌ای که عنایت خداوند و بندگان به حضور رسیده‌اش، شامل حال ما شود و با گشودن فضا اطراف اتفاقات، از باران عنایت‌های ایشان برخوردار شویم و این توجه و عنایت باعث شناسایی ابعاد من‌ذهنی‌مان شود و واکنش و هیاهوی ذهن را خاموش کند و زندگی را تماماً زندگی کنیم نه این که در دردها ذخیره کنیم چون با یکی شدن با خدای نادیدنی و عشق او ما مست و سرخوش می‌شویم به شرط این که در سخن گفتن و هیاهوی ذهن گیر نکنیم و عمل کنیم... چون این لحظه، لحظه مبارکی است و با فضاگشایی گهر زندگی و باد بهاری به ما وزانده می‌شود و ابر عنایت و رحمت به ما بارانده می‌شود تا صحرای سوزان و تشنه ما سیراب شود.

🙏 با تشکر، زهرا از تهران



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)